

نظم بین‌المللی و رهبری جهانی با تأکید بر رویکرد ارتباطی رحمت حاجی مینه^۱ سمیرا قویدل باجه باج^۲

■ چکیده:

نظم بین‌المللی و رهبری آن همواره یکی از موضوعات کلیدی برای جامعه‌ی بشری بوده است. امروزه در سده‌ی بیست و یکم، دوره‌ی انقلابی‌گری کلاسیک به پایان رسیده است؛ منافع اساسی بازیگران عمده مشخص شده و ساختار جهانی قدرت نیز شکل گرفته است به گونه‌ای که رویکرد بازیگران عمومی به صلح و نظم نیز در چارچوب نظام مطلوب آن‌ها قرار گرفته است. در این راستا، نظم بین‌المللی در دهکده‌ی جهانی به رهبری کارآمد جهانی، بستگی دارد. رهبری جهانی به این دلیل ضروری به نظر می‌رسد که احتمال تهدیدات گسترده برای حیات نظام‌مند دهکده‌ی جهانی یا حتی احتمال جنگ بین قدرت‌های بزرگ هنوز وجود دارد. این مقاله ضمن بررسی دیدگاه‌های نظری در مورد رهبری جهانی نظم بین‌الملل، درصدد است تا به این سؤال پاسخ دهد که کدام نوع رهبری می‌تواند نظم بین‌المللی مطلوب را در نظام و ستفالیایی دولت - ملت ایجاد کند. در این راستا، با بازنگری انتقادی دیدگاه‌های فرد گرایانه، نهادگرایی و سیستماتیک در مورد رهبری جهانی، دیدگاه ارتباط‌گرایی، رویکردی فراتر از واقع‌گرایی و ایده‌آلیسم معرفی می‌شود.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شرق، دانشکده علوم انسانی،

تهران، ایران

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی تهران، ایران

کلید واژه‌ها: نظم بین‌المللی، رهبری جهانی، توانمندسازی، ارتباط‌گرایی.

مقدمه:

در حال حاضر و هم‌چنین در سال‌های آینده یکی از موضوعات کلیدی برای جامعه‌ی بشری، نظم بین‌المللی و رهبری آن خواهد بود. از نظام حکم‌رانی جهانی انتظار می‌رود که آن‌چه یک حکومت ملی مأمور به انجام آن بود و نتوانست انجام دهد، را ایجاد کند از جمله: نظم و ثبات اجتماعی، امنیت بشری، اعتماد بین مردم یا دولت به ملت‌ها، شکوفایی مالی و یک نظام حکم‌رانی جهانی پاسخ‌گو را ایجاد کند و از فساد گسترده‌ی حکومت، خشونت داخلی و بین‌المللی، کاهش نظم اجتماعی، ناآرامی داخلی، کاهش استاندارد زندگی و از بین رفتن اعتماد بین مردم یا دولت-ملت‌ها و هم‌چنین ناامنی جهانی جلوگیری کند. سوالی که این‌جا مطرح می‌شود این است که کدام نوع رهبری جهانی چنین توانی را برای ایجاد و حفظ نظم بین‌المللی مطلوب در نظام و ستفالیای دولت - ملت دارد؟

دو نظریه‌ی مسلط واقع‌گرایی و ایده‌آلیسم، در مطالعات بین‌المللی نتوانسته‌اند پاسخ مناسبی برای این سوال ارائه دهند. از دیدگاه واقع‌گرایی، منافع ملی و قدرت، کانون اصلی عرصه‌ی روابط بین‌الملل هستند (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵: ۹۴). آیا حکم‌رانی جهانی می‌تواند رهبری را بر اساس منافع ملی خود بنا کند و آن را از طریق قدرت نرم یا سخت یا ترکیبی از آن‌ها دنبال کند؟ به‌طور کلی، برای رهبری جهانی، قدرت، امری ضروری و منافع ملی، امری غیرقابل اجتناب است. اما در حال حاضر که ساختارهای قدرت و منافع تقریباً شکل گرفته‌اند و فضای مانور محدود است، قدرت باید در تعاملات ساختاری و ارتباطی به کار گرفته شود. منافع ملی، کمتر ذاتی و منسجم شده‌اند؛ آن‌ها بیشتر ارتباطی و وابسته به شرایط ساختاری و کمتر فردگرایانه هستند. قدرت هوشمند نیز یک تصور هوشمند اما نسبتاً تاکتیکی فردگرایانه است. بنابراین، برای موفق شدن در این محیط ارتباطی و ساختاری شانس موفقیت ندارد. بر این اساس، هدف رهبری جهانی، باید تأسیس یک نظام حکم‌رانی جهانی متفاوت از حکومت جهانی مورد نظر مورگنتا در چارچوب سیاست قدرت و واقع‌گرایی

باشد (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۵۱۲).

از دیدگاه ایده آلیسم، ارزش‌های جهانی و ساختارهای سازمانی از اهمیت زیادی برخوردارند. اگر چنین رویکردی واقعی باشد و تمایلی برای بهره‌برداری از ارزش‌ها و نهادها به عنوان ابزاری برای کنترل دیگران در چارچوب منافع خود نباشد، نگرش اساسی آن، نسبتاً انقلابی است. رهبران دولت‌های توسعه یافته سعی می‌کنند مردم کشورهای در حال توسعه را در چارچوبی انقلابی بسیج کنند تا نهادهای واقع در آن کشورها را دوباره بازسازی کنند. اما نمی‌توان تصور کرد، مردمی که در همان ارزش‌ها سهیم هستند خود به خود با هم پیوندند و برای مبارزه با آن‌ها بسیج بشوند. این ارزش‌ها تنها در روابط اجتماعی واقعی، دارای معنا، قدرتمند و کارآمد هستند. آن‌ها به خودی خود قابل شناسایی نیستند بلکه در روابط واقعی انسان‌ها و تعاملات بین آن‌ها دارای معنی هستند. در این راستا، استدلال صلح دموکراتیک، مبنی بر این که منطقه‌ی صلح بین دموکراسی‌ها می‌تواند گسترش یابد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۲۹)، امکان تحقق نخواهد داشت. زیرا "نهادهای دموکراتیک" و "صلح" تنها زمانی امکان وجود دارند که یک عامل سوم، یعنی پیوندهای اجتماعی بشری که قابل اعتمادتر است، وجود داشته باشد.

اساس نظم بین‌المللی، با یکدیگر بودن است و در این زمینه سه منطق وجود دارد که نظم اجتماعی را ایجاد و شکل می‌دهد. نخست، منطق سلطه^۱ است که براساس نظم طراحی شده توسط قدرت هژمون می‌باشد. دوم منطق وابستگی متقابل^۲ است که نتیجه‌ی تبادل بین بازیگران نظام است و توسط نهادهای بین‌المللی حمایت می‌شود، سوم و اساسی‌ترین آن‌ها منطق با یکدیگر بودن^۳ است و این واقعیت را برجسته می‌کند که، همان‌طور که افراد در خانواده‌ها به دنیا می‌آیند و این امر غیرقابل اجتناب است، دولت - ملت‌ها نیز در چارچوب ساختار جامعه‌ی بین‌المللی ایجاد می‌شوند و نمی‌توانند از آن اجتناب کنند. ما نمی‌توانیم به طور دلخواه خودمان را به آن‌هایی که دوست داریم وصل کنیم و از آن‌هایی که دوست نداریم جدا کنیم. علی‌رغم داشتن حق حاکمیت،

-
1. logic of conquest
 2. logic of interdependence
 3. logic of togetherness

آزادی‌ها به لحاظ پیوندهای اجتماعی محدود است. جامعه‌ی جهانی در واقع یک دهکده است و دولت-ملت‌ها به طور اجباری در شرایطی هستند، به گونه‌ای که همه‌ی افراد در قایقی در دریای متلاطم هستند و یکدیگر را به عنوان "گروگان"^۱ نگه می‌دارند. این تعامل و پیوند بیشتر یک اجبار است تا اختیار (دانگ^۲، ۲۰۰۸: ۱۹-۱۶).

با وجود این، همان‌طور که پیوند افراد خودخواه به یکدیگر و حفظ پیوندها، آسان نیست، پیوند دولت-ملت‌ها نیز که برای منافع و ارزش‌های خود محور، تلاش می‌کنند، آسان نخواهد بود. این منافع و ارزش‌ها معمولاً انعکاس ویژگی‌های منحصر به فرد ملی، تجارب تاریخی ویژه، تعاملات هیجانی بی‌ثبات در میان گروه‌های اجتماعی مختلف در میان ملت‌ها، قدرت نوسانی و بی‌ثبات خواسته‌ها و اراده‌ها و عقلانیت غیرقابل اعتماد و اغلب نادرست است. بنابراین، انگیزه‌های دولت-ملت‌ها اغلب با منطق‌هایی که بقاء و توانایی آن‌ها برای فعالیت در جامعه‌ی بشری را ممکن می‌سازد، متفاوت هستند. آن‌ها حتی به خودشان آسیب می‌رسانند، اغلب بدون آن که متوجه منبع آسیب شوند. بنابراین، وظیفه‌ی حکمرانی جهانی این است که در چارچوب سه منطق اساسی: سلطه، وابستگی متقابل و با یکدیگر بودن، پیوستگی دولت-ملت‌ها را در کنار یکدیگر فراهم کند. این مقاله درصدد است تا نوع ارتباطی رهبری بین‌المللی را بررسی و آن را به عنوان یکی از عناصر اصلی نظم بین‌المللی در دوره‌ی معاصر نشان دهد.

رهبری ارتباطی^۳ در چارچوب بین‌المللی چنین تعریف می‌شود: رهبری ارتباطی عبارت است از قدرت تغییر اجتماعی که رابطه‌ی حاکم پیرو را در میان دولت-ملت‌ها از طریق توانمندسازی آن‌ها برای تغییر الگوهای تعامل میان خودشان و هم‌چنین الگوهای تعامل بین دولت-ملت‌ها و جامعه‌ی جهانی، ایجاد می‌کند. این قدرت شامل توانایی تغییر نظام سیاسی یا نظام قدرت نهادینه شده است، این قدرت هم‌چنین توانایی تغییر اقتصادی را در بر می‌گیرد که

1. Hostage

2. Dong

3. connective leadership

شامل تغییر در نظام‌های تولید، مبادله، توزیع و مصرف می‌شود (لین، ۱۰۰۲). مفهوم کلیدی رهبری ارتباطی عبارت است از توانمندسازی^۲. بنا به تعریف، توانمندسازی، فرآیندی است که هر دولت-ملت مستقل را به انجام کاری توانا می‌سازد، که در صورت عدم چنین فرآیندی، آن دولت-ملت نخواهد توانست چنین کاری را انجام دهد. قدرت نیز معمولاً به عنوان توانایی برای وادار کردن افراد به انجام کاری که آن‌ها مایل به انجام آن نیستند، تعریف می‌شود. تعریفی که یک جنبه‌ی منفی همراه خود دارد. اما توانمندسازی متفاوت از فهم رایج درباره‌ی قدرت است:

الف- توانمندسازی، فرآیندی تعاملی به جای توانایی فردی است که بر اساس تعامل پویا در میان دولت-ملت‌های مستقل شرکت‌کننده در این فرآیند شکل می‌گیرد. توانایی فردی هر یک از بازیگران تنها قسمتی از آن تعامل است زیرا آن می‌تواند به لحاظ کیفی یا کمی در طول فرآیند، بیشتر یا کمتر شود.

ب- فرآیند توانمندسازی می‌تواند سلسله‌مراتبی باشد، برخی دولت-ملت‌ها نقش مهم‌تری را ایفا می‌کنند و سلطه‌ی بیشتری دارند. سلسله‌مراتبی، یک نظام سیالی است که بر اساس قدرت اولیه (نرم و سخت) و انباشت آن به طور تدریجی است.

ج- ایده‌آلی که رهبری ارتباطی برای آن تلاش می‌کند، هماهنگی بین ملت‌ها از طریق توانمندسازی دوجانبه به جای حاکمیت و آزادی ملت‌ها به تنهایی است.

نیروی محرکه‌ی این شبکه‌ی توانمندسازی در میان دولت-ملت‌ها، سرمایه‌ی اجتماعی^۳ میان دولت-ملت‌ها است. در یک دوره از صلح و نظم، سرمایه‌ی اجتماعی از هر نوع سرمایه‌ی دیگر، حیاتی‌تر است. سرمایه‌ی اجتماعی معمولاً به عنوان پیوندهای اجتماعی بین مردم که از ارزش برخوردارند تعریف می‌شوند. سرمایه‌ی اجتماعی متفاوت از سرمایه‌ی مالی به معنی پول، سرمایه‌ی فیزیکی

1. Lin

2. Empowerment

3. social capital

به معنی ماده و سرمایه‌ی انسانی به معنی آموزش، تحصیل و مهارت می‌باشد. سرمایه‌ی اجتماعی، پیوندهای اجتماعی را به اندازه‌ی پول، ماده و مهارت‌ها با ارزش تلقی می‌کند. و مهم‌تر این‌که، برخلاف پول، ماده و مهارت‌ها که تنها می‌توانند به عنوان دارایی فردی تصاحب شوند، سرمایه‌ی اجتماعی تنها دارایی ارزشمندی است که می‌تواند تسهیم شود و به طور جمعی آن را تصاحب کرد. به لحاظ شخصی، سرمایه‌ی اجتماعی، نقش برجسته روابط اجتماعی را در زندگی بشر نشان می‌دهد. سرمایه‌ی اجتماعی تضمین می‌کند که امیدوار کردن افراد به روابط اجتماعی تنها واقعیتی است که مردم می‌توانند به دست بیاورند و در غیر این صورت، زندگی پرتلاطمی خواهند داشت. این سرمایه هم‌چنین، قابل‌اعتمادترین مسیر برای افراد بشر جهت بقا و فعالیت در جامعه‌ی بشری است. بنابراین، انزوای اجتماعی را به عنوان خطرناک‌ترین نشانه‌ی مشکلات فردی و اجتماعی تلقی می‌کند (پاتمن، ۲۰۰۰).

به لحاظ بین‌المللی، سرمایه‌ی اجتماعی به مسیری اشاره دارد که فراتر از دوگانگی قدرت سخت و قدرت نرم است. پیوندهای اجتماعی بین دولت-ملت‌ها یک توصیف موثق‌تر از نظم بین‌المللی به جای قدرت فردی است. پیوندهای اجتماعی می‌تواند یک نوع مستقل از قدرت باشد، هرچه پیوندهایی که یک دولت-ملت را می‌سازد تعاملی‌تر باشد، آن دولت - ملت قوی‌تر خواهد بود.

سه نظریه‌ی عمده در مورد رهبری جهانی

تلاش برای رهبری از جمله رهبری جهانی، یک مشخصه مشترک جوامع بشری است. با وجود این، افراد دیدگاه‌های متفاوتی درباره‌ی چگونگی دست‌یابی به این هدف دارند. اساساً، در این زمینه سه نظریه‌ی عمده وجود دارد که شیوه‌ی رهبری جهانی را به اشکال مختلف بیان کرده‌اند. این سه نظریه عبارتند از:

دیدگاه فردگرایانه^۱، دیدگاه نهادگرایی^۲ و دیدگاه سیستمیک^۳. در ادامه به تشریح هر یک از این سه نظریه پرداخته می‌شود:

دیدگاه فردگرایانه

دیدگاه نخست، رویکرد فردگرایانه است. این دیدگاه ابتدا توسط توسیدید^۴ ارائه شد و بعداً ماکیاولی^۵ آن را توسعه داد و نهایتاً دانشمندان برجسته‌ی روابط بین‌الملل معاصر آن را تکمیل کردند. همان‌طور که ماکیاولی اظهار کرد، حاکم باید به طور هم‌زمان شیر و روباه باشد (ماکیاولی، ۱۳۶۶: ۸۶). حاکم لازم است که قدرت و توان شیر و هم‌چنین زیرکی و توانایی حیله‌گری روباه را به کار گیرد. تعریف امروزی از این دیدگاه، خیلی تفاوت زیادی با آن ندارد. امروزه، در حوزه مطالعات بین‌المللی، دو رویکرد؛ دیدگاه موازنه‌ی قدرت (لیتل، ۱۳۸۹) و دیدگاه قدرت سخت و نرم (نای، ۲۰۰۵) وجود دارد.

هر دو دیدگاه، قدرت را به عنوان دارایی فردی تلقی می‌کنند که از منابع و ظرفیت‌هایی تشکیل شده است؛ تفاوت عمده بین این دو دیدگاه در مورد آن چه است که منابع و ظرفیت‌ها را تشکیل می‌دهد. بنابراین، قدرت ملی به لحاظ اجتماعی در روند تعامل با دیگران تفاوتی با ثروت ندارد، هرچه شما بیشتر از آن استفاده کنید، شما کمتر آن را در اختیار خواهید داشت. این دو دیدگاه با بررسی قدرت ملی دولت-ملت‌ها به نتیجه‌گیری مشابهی رسیده‌اند: ساختار قدرت جهانی در این زمان از توازن برخوردار است. تازه‌ترین تحول در دیدگاه‌های مطرح شده، رویکرد قدرت هوشمند است که توسط جوزف نای (۱۳۸۷) طرح شد. رویکردی که قدرت ملی را به عنوان یک دارایی فردی تلقی می‌کند.

رویکرد ارتباطی با این دیدگاه موافق است که قدرت فردی نقش مهمی در

-
1. individualistic view
 2. institutional view
 3. systemic view
 4. Thucydides
 5. Machiavili

رهبری ایفا می کند. با وجود این، قدرت نمی تواند تنها به لحاظ فردی مشاهده و تفسیر شود. بلکه می تواند یک فرآیند سیال باشد که طی آن، امکان دارد میزان تأثیرگذاری اش کاهش یابد. برای مثال، این سناریو را تصور کنید: گروهی از مردم با حیوانی بسیار زیرک و قوی زندگی می کنند. حیوانی که ترکیبی از روباه و شیر است و باهوش تر و قوی تر از هر انسان دیگری می باشد. این حیوان همه‌ی شرایط لازم از دیدگاه فردگرایانه را داراست: قدرت، توانایی در اختیار داشتن منابع، باهوش، توانایی دستکاری، جذابیت رفتاری و غیره. اما چگونه رهبری این حیوان در میان گروهی از مردم امکان دارد؟ محتمل ترین نتیجه این خواهد بود که به دلیل وجود ترس همیشگی ناشی از خورده شدن توسط این حیوان، تنها راه طبیعی برای بقاء این مردم، اقدام جمعی برای کشتن این حیوان است. مردم بدون از بین بردن این نوع قدرت، احساس امنیت نمی کنند، قدرتی که بسیار متمایز، متفاوت، بیگانه، تهدید کننده و تضعیف کننده است. این که این حیوان چه اندازه قوی و باهوش است، اهمیتی ندارد و نمی تواند در برابر قدرت جمعی همه‌ی افرادی که در وضعیتی ناامید کننده برای مبارزه هستند، مقاومت کند. تمایز او باعث بیگانه کردن افراد و ترس آن‌ها خواهد شد، بنابراین، همه‌ی آن‌ها را با هم متحد می کند. در یک دهکده‌ی جهانی که در آن همه‌ی افراد به هم وابسته هستند و با یکدیگر پیوند خورده‌اند، سرنوشت یک قدرت فردی، (بدون توجه به میزان هوش و قدرت و خیرخواهانه بودن آن) همانند سرنوشت این حیوان دو رگه شیر- روباه خواهد بود.

معمولاً مکتب نظری وابسته به توسیدید، ماکیاولی و بسیاری از اندیشمندان معاصر، به عنوان واقع گرایی تلقی می شود زیرا آن‌ها چنین فرض می شوند که در مورد واقعیت‌ها به جای هنجارها صحبت می کنند و نسبت به ایده آلیست‌ها بسیار واقع گراتر هستند. دستورالعمل‌هایی که این رویکرد پیشنهاد می کند به ویژه برای آمریکا مناسب بود تا به هژمون جهانی تبدیل شود. واقع گرایی به رهبران ایالات متحده آموخت به جای ایدیولوژی بر منافع تمرکز داشته باشند و صلح را از طریق قدرت دنبال کنند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۲۱).

اما در واقع، آن چه واقع گرایان به عنوان "واقعیت" توضیح داده‌اند، هم چنین آن چه آن‌ها برای رهبری پیشنهاد می کنند، دور از واقعیت است. آن‌ها با یک فرض نادرستی از ماهیت فردی زندگی بشر نظریه پردازی خود را آغاز کرده‌اند

و یک واقعیت اساسی زندگی اجتماعی بشر را نادیده گرفته‌اند: ما موجودی اجتماعی هستیم و بقای ما به این بستگی دارد که چه اندازه ما به لحاظ اجتماعی با یکدیگر پیوند داریم. این واقعیت که موجودات بشر امروزه پس از گذشت قرن‌ها چگونه هستند متأثر از قدرت اجتماعی بشر است نه قدرت فردی بشر. ما موجوداتی گروهی هستیم که گروهی حیات را شروع کردیم، بقاء خود را حفظ کردیم و زندگی کردیم.

زندگی طبیعی و توسعه یافته‌ی گروه‌های انسانی هم‌چون خانواده، قبیله، ملت و غیره برای هر یک از افراد بشر بسیار مهم‌تر از قدرت و هوشمندی خود افراد است. هیچ‌شکی نیست که در میان این گروه‌ها، منازعات و درگیری‌های بی‌شماری وجود دارد. اما از یک دیدگاه تاریخی درازمدت، رهبران و برندگان افرادی بوده‌اند که بهتر توانسته‌اند قدرت "گروهی" را بسیج کنند، تا این که کسانی که به لحاظ فردی قوی و باهوش هستند. بنابراین باید مشخص باشد که لازم است حیوان سومی به ترکیب ماکیاولی از شیر و روباه اضافه کنیم. این حیوان سوم، گرگ خواهد بود (دانگ، ۲۰۰۸: ۱۱۴-۱۱۵).

دیدگاه نهادگرایی

نظریه‌ی دوم، دیدگاه نهادگرایی است. برخلاف دیدگاه فردگرایانه، دیدگاه نهادگرایی قدرت را به عنوان یک دارایی فردی تلقی نمی‌کند، و بازی در آن بازی با حاصل جمع جبری صفر نیست. قدرت می‌تواند تقسیم شود و به طور جمعی آن را در اختیار گرفت. نهادهای بین‌المللی پایه و اساس هستند و این امر را ممکن می‌سازند. بنابراین، رهبری جهانی قدرت خود را از طریق نهادسازی بین‌المللی کسب می‌کند. این دیدگاه با بحث در مورد مشروعیت آغاز می‌شود و آن را قسمت اساسی رهبری تلقی می‌کند. بنابراین، این دیدگاه، مفهوم "اقتدار" را به کار می‌برد و آن را به عنوان پایه‌ی نظری فراتر از قدرت در نظر می‌گیرد. نماینده‌ی این مکتب فکری، ماکس وبر است. او اقتدار را به عنوان "قدرت مشروع" یا "قدرت پذیرفته شده" تعریف می‌کند.

از دیدگاه ماکس وبر، سه شیوه برای مشروعیت قدرت به عنوان اقتدار وجود دارد: قانونی، سنتی و کاریزماتیک (قوام، ۱۳۸۴: ۲۸۶). دو نوع اول به طور کامل به ساختارهای نهادی وابسته‌اند. اقتدار قانونی یا عقلانی بر اساس نهادهای بوروکراتیک و اقتدار سنتی بر اساس هنجارهای نهادسازی شده و شیوه‌ای که امور تلقی می‌شوند، می‌باشد. تنها نوع آخر، با فرهمندی فردی مبنی بر داشتن قدرت "ماوراء طبیعی" رهبر آغاز می‌شود. اما، این نمونه‌ای بسیار نادر است، زیرا افراد بسیار کمی توسط دیگران به عنوان "نماینده‌ی الهی" تلقی می‌شوند. حتی دولت - ملت‌های کمتری می‌توانند از دیگران انتظار داشته باشند که آن‌ها را به عنوان ملت‌های "الهی" تلقی کنند. و بسیار مهم‌تر این که، وبر اظهار کرد که این نوع اقتدار تنها زمانی می‌تواند دوام بیاورد که رویه‌ی خود را در یکی از دو نوع دیگر جاری کنند.

به لحاظ رهبری جهانی، پیروان معاصر دیدگاه نهادگرایی بر ساختارهای منطقی نظام‌های اقتصادی و سیاسی در داخل مرزهای ملی تأکید می‌کنند. این دیدگاه همچنین تلاش می‌کند تا ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی برخی دولت - ملت‌های قدرتمند را در چارچوب نظام جهانی، نهادینه کند. بنابراین، ساختارهای سازمانی جهانی از قبیل سازمان ملل، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و غیره، که بر وجود آن‌ها تأکید شده است، ظاهر شده‌اند. اساس این دیدگاه چنین است که نظم جهانی بر اساس رژیم‌های بین‌المللی از جمله نهادهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بنا شده است. رهبری جهانی توسط این فرضیه منعکس شده، که یک یا چند دولت - ملت قدرتمند می‌توانند به طور موفقیت‌آمیزی این نهادها را هم به لحاظ قانونی و هم، شیوه‌های سنتی تأسیس کنند (یانگ، ۱۹۹۱: ۲۸۱).

رویکرد ارتباطی با دیدگاه نهادگرایی در مورد اهمیت مشروعیت و نهادسازی موافق است. با وجود این، مشکل اصلی دیدگاه نهادگرایی، ناتوانی در مشاهده‌ی اهمیت اساسی نظم طبیعی جامعه‌ی بشری است، بنابراین، شدیداً بر نظام‌های برنامه‌ریزی شده اعتماد می‌کند. از یک طرف، دیدگاه نهادگرایی توجه زیادی به منطق سلطه با تمرکز بر کنترل سازمانی می‌کند اما منطق با یکدیگر بودن را

-
1. Divine
 2. Young

نادیده می‌گیرد. این در حالی است که، با یکدیگر بودن انسان‌ها با نظم طبیعی (خانواده) آغاز شده و در نظم‌های طبیعی دیگر دوام یافته است (قبیله، ملت، غیره). همان‌طور که فردریک هایک (۱۹۷۸) اظهار نمود، در این نظم‌های طبیعی، تعاملات روزانه‌ی مردم، پیوندهای اجتماعی ایجاد می‌کند که در آن‌ها، بی‌اختیاری و عدم قطعیت، ماهیت قطعی هستند. یک نظام برنامه‌ریزی شده از جمله حکومت، فراتر از محدودیت‌هایش در نظام پیچیده و تعاملی نمی‌تواند چیز بیشتری به دست بیاورد. دست‌یابی جهانی به رهبری جهانی باید یک دستاورد اجتماعی باشد که تمام واحدهای اجتماعی تشکیل‌دهنده و حفظ‌کننده را در برگیرد.

از طرف دیگر، تأکید بیش از اندازه نظریه‌ی نهادگرایی بر نقش نهادهای بین‌المللی براساس فهم نادرست از منطق وابستگی متقابل است (دانگ، ۲۰۰۸: ۱۷). ایفای نقش رهبری موفق نهادهای بین‌المللی به قابل اعتماد بودن بازیگران این حوزه بستگی دارد. نهادهای بین‌المللی و نهادسازی تنها زمانی می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد که بتواند با ایمنی کامل، دولت-ملت‌ها و گروه‌های غیر قابل اعتماد را در بر نگیرد. با وجود این، واقعیت این است که منطق وابستگی بسیار انحصاری است و تنها در میان مردمی اتفاق می‌افتد که برابر هستند و آن‌هایی که می‌توانند به طور دوجانبه در وضعیت متقابل، قابل اعتماد باشند. یک نهاد که موفقیتش به کارایی منطق وابستگی متقابل بستگی دارد، باید این شرایط را برآورده کند.

دیدگاه سیستمی

نظریه‌ی سوم، دیدگاه سیستمی است. این دیدگاه، رهبری جهانی را به عنوان یک وضعیت ارگانیک، یا به طور صحیح‌تر یک کارگزار توسعه‌ی جهانی سیستم سرمایه‌داری نشان می‌دهد. بنابراین، رهبری جهانی در قدرت سیستماتیک نظام سرمایه‌داری جهانی ریشه دارد. این نظام شامل: انباشت سرمایه مالی از طریق فعالیت‌های بانکی و سرمایه‌گذاری، انحصارسازی سرمایه‌ی مادی از طریق سلطه اهداف نهایی زنجیره‌ی تولید و مصرف، نظام آموزشی که کارگران ماهر را برای بهره‌برداری سرمایه‌داری آموزش می‌دهد؛ هژمونی فرهنگی

همراه ارزش‌ها و هنجارهای سرمایه‌داری مسلط و یک سیستم سیاسی در هر دولت-ملت که تحت کنترل متحدان سرمایه‌داری داخلی و بین‌المللی است و تحت پوشش ایدئولوژیکی دموکراسی نمایندگی پنهان شده است. تمام این زیر سیستم‌ها به عنوان قسمتی از زنجیره‌ی دستور نظام اقتصادی سرمایه‌داری جهانی عمل می‌کنند. کارل مارکس این دیدگاه را مطرح کرد و ایمانوئل والرشتاین آن را بازسازی کرد و در مطالعات بین‌المللی معاصر به کار گرفت (والرشتاین، ۱۳۸۱).

بر اساس این دیدگاه، رهبری جهانی نمی‌تواند به نتایج مثبت بدون تغییر بنیادی نظام اقتصادی سرمایه‌داری دست یابد. تنها امید در این راستا، انقلاب دولت-ملت‌های محروم یا گروه‌های اجتماعی برای تأسیس یک نظام کاملاً جدید است. آن‌ها نمی‌توانند یک تصویر روشن درباره‌ی نظام جدید ترسیم کنند. تمام طرح‌های آن‌ها بر اساس اعتماد به سازمان‌دهی دولت-ملت‌های محروم یا گروه‌های اجتماعی و آنچه آن‌ها پس از به دست آوردن قدرت کافی در مقیاس جهانی انجام خواهند داد، می‌باشد.

رویکرد ارتباطی با این دیدگاه که برخی مشکلات بنیادی در نظام سرمایه‌داری جهانی وجود دارد، موافق است. از منظر دیدگاه ارتباطی، به لحاظ اجتماعی عمده‌ترین مشکل در منطق اساسی نهفته است که دیدگاه سیستماتیک دنبال می‌کند: منطق وابستگی متقابل اساساً انحصاری^۱ است. تنها کسانی که به عنوان افراد قابل اعتماد، تهیه‌کنندگان سرمایه، شرکاء معامله، دارندگان مهارت‌های مفید یا کارگران قابل بهره‌برداری مشاهده می‌شوند در داخل این سیستم جا می‌گیرند ولی افراد دیگر در این سیستم شامل نمی‌شوند. این نه تنها باعث یک شکاف بزرگ بین طبقه‌ی ثروتمند و فقیر می‌شود بلکه هم‌چنین یک شکاف اجتماعی و فرهنگی عظیمی بین افرادی که در داخل سیستم و در خارج سیستم قرار می‌گیرند را به وجود می‌آورد. رنجش و تیرگی ناشی از این نظام در میان افراد خارج از سیستم عمیق‌تر و بیشتر خواهد شد (کریشنا-هانسِل^۲، ۲۰۱۰: ۸۶).

1. exclusive

2. Krishna- hensel

با وجود این، دیدگاه سیستماتیک تنها تأثیر منطق وابستگی متقابل را نشان می‌دهد و منطق باهم بودن را نادیده می‌گیرد. هم‌چنین به جنبه منفی منطق سلطه بیشتر توجه می‌کند و جنبه‌ی مثبت آن را نادیده می‌گیرد. روی هم رفته، چنین سیستمی، به واسطه‌ی گسترش جهانی، افراد بیشتری را در بر می‌گیرد. افراد محروم برای پیوستن به این سیستم و قسمتی از آن بودن باید از طریق ارتباطات پویا و فی‌المنفسه، دگرگون و پیشرفته شوند. از طرف دیگر، نظام سرمایه‌داری جهانی علی‌رغم پیامدهای منفی، ارتباطات اجتماعی فی‌المنفسه و برنامه‌ریزی شده‌ی زیادی را تولید می‌کنند که توانمندسازی دوجانبه را تحت منطق با یکدیگر بودن به وجود می‌آورد. سرمایه‌داری جهانی به طور عام و اتحادیه و صنف‌های جهانی به طور خاص می‌توانند ابزار موثری برای ارتباطات اجتماعی و انباشت‌های سرمایه‌ی اجتماعی باشند.

ارتباط‌گرایی، رویکردی فراتر از واقع‌گرایی و ایده‌آلیسم

از دید ارتباط‌گرایی، رهبری جهانی به عنوان یک رهبر توانمندکننده، سوپر قهرمانی که قهرمانان را به وجود می‌آورد، تجویز می‌شود و به عنوان "رهبری ارتباطی" توصیف می‌شود. این نوع رهبری بر اساس پویایی‌های قدرت پیوندی است که توسط هر سه منطق باهم‌دیگر بودن بشر ایجاد می‌شود. ما در یک قایق زندگی هستیم که جایی برای رفتن نداریم. تنها فضای محدودی داریم تا با دوستان و دشمنان به طور هم‌زمان آن را سهم شویم. ما مجبور هستیم تا برای مدتی یا ابد با هم‌دیگر بمانیم. در وضعیتی مانند این، بهترین راهبر، داشتن یک دیدگاه درازمدت یا امکان قربانی کردن منافع فردی برای یک ارتباط بهتر است. بهترین رهبران، کسانی هستند که درصددند تا "دیگران" و "ما" را در یک روند پویا تغییر دهند و تلاش می‌کنند تا یک سیستم جامع، اما سلسله مراتبی ایجاد کنند که در آن نقش رهبر توسط واسطه‌اش منعکس می‌شود (کریشنا-هانسل، ۲۰۱۰: ۸۷).

در این سیستم، یک شبکه ارتباطی به عنوان ساختار بنیادی نظم جهانی عمل می‌کند. بافت اجتماعی کمتر به ساختارهای نهادینه برنامه‌ریزی شده و بیشتر به روابط اجتماعی فی‌المنفسه و طبیعی وابسته است. رابطه در درجه‌ی اول اهمیت

دارد و منافع ملی به عنوان یک نتیجه‌ی فرعی شکل می‌گیرد. دیدگاه فردگرایانه از آن‌جا که، منافع ملی یا هویت ملی تثبیت نشده‌اند، نمی‌تواند کارآمد باشد. رویکرد "راه من؛ شاهراه" در مقابل پویایی‌های قدرت جمعی محکوم به شکست است. روابط غیرقابل اجتناب، یک نظام سلسله‌مراتبی را فراهم می‌کنند که در چارچوب آن، دولت-ملت‌های دارای روابط خوب، قدرت بیشتری از دولت-ملت‌های دارای روابط کمتر داشته‌باشند. هرچه دولت-ملت‌ها روابط بیشتری داشته‌باشند از قدرت بیشتری برای سهم‌شدن با دیگران، توانمندسازی دیگران و شکل دادن نظم جهانی، برخوردار خواهد بود.

به لحاظ معرفت‌شناختی، رهبری ارتباطی بر اساس فهم عقلانیت و ساختار است. عقلانیت عبارت است از انعکاس یک حس کنترل. و این حس بر اساس این ذهنیت است که "هر چیز قابل کنترل است". تا زمانی که ما می‌توانیم اطلاعات کافی به دست بیاوریم، عقلانیت ما ظرفیت و توان آن را دارد که ما را قادر سازد به یک تصمیم ایده‌آل برسیم. بنابراین، رهبران را وادار می‌کند تا به لحاظ فردی بر عقلانیت‌سازی تأکید کنند.

به لحاظ بافتی و ساختاری، یک رهبر جنبه‌ای از واقعیت بزرگ‌تری است. او به لحاظ ارتباطی، نه تنها یک نفر در میان دیگران است، بلکه هم‌چنین یک فرد ناکامل است. بدون هم‌زیستی با دیگران، حتی رهبران قدرتمند نمی‌توانند دوام بیاورند. ساختار، رهبران را به سوی یک مسیر تفکر سوق می‌دهد که همیشه به ساختن و واکنش فعالانه نسبت به محیط پیرامونی گرایش دارد. برخلاف روش عقلانی، که فرض بر آن است رهبران نیازها و کمبودهای خود را می‌دانند و قابلیت برآوردن این نیازها را از طریق محاسبه‌ی هزینه سود دارند، تفکر ارتباطی نمی‌پذیرد که آن‌ها هزینه فایده را از طریق استدلال عقلانی تعیین می‌کنند. نیازها و کمبودهای رهبران به واسطه‌ی بافت اجتماعی، شکل می‌گیرند. رهبر تنها از طریق واکنش فعالانه نسبت به دیگران می‌تواند نیازها و کمبودها را ببیند و برآورده کند. اگر ارتباط‌گرایی، افراد دیگر را که ما با آن‌ها ارتباط داریم به عنوان منابع توانمندسازی دوجانبه تلقی می‌کند، به لحاظ ساختاری، تمام آن افراد را به عنوان قسمتی از خودمان ملاحظه می‌کند

و ما از آن‌ها جدایی ناپذیر هستیم. بنابراین، قدرت ما بر اساس عملکرد ما در این کل "ارگانیک" است (دانگ، ۲۰۰۸: ۵۷-۵۴). به طور خاص رهبری ارتباطی در چارچوب بین‌المللی در مدیریت امور از راهبرد "فعالیت با" به جای "فعالیت برای"^۲ برخوردار است. رهبری ارتباطی به واسطه‌ی راهبرد "فعالیت با"، بیشترین توان را برای تغییر عقاید یک ملت، سرمایه‌ی مالی و قدرت نظامی‌اش در راستای یک هدف خوب دارد. هر چه یک ملت بیشتر به جامعه‌ی بین‌المللی وارد و پذیرفته شود، بیشتر رفتار نوع دوستانه از خود نشان خواهد داد. رفتارهای نوع دوستانه بیشتر زمانی احتمال بروز خواهد یافت که ملت‌ها با یکدیگر هستند. کارکرد توانمندسازی راهبرد "فعالیت با" می‌تواند به روش‌های زیر مشاهده شود:

نخست، این کارکرد از طریق اجرای روند "اجتماعی کردن"^۳، فرآیندی کاملاً آموزشی است. برای دولت-ملت‌های مجزا خصوصاً آن‌هایی که نمی‌توانند به سادگی با جامعه‌ی جهانی اصلی همراه شوند، موضوع کلیدی، فراهم کردن آزادی برای آن‌ها تحت تصور حاکمیت ملی نیست. در عوض، مهم‌ترین موضوع، توانمندسازی آن‌ها برای تکمیل روند اجتماعی کردن است تا به عضو واجد شرایط جامعه‌ی جهانی تبدیل شوند. حتی قدرت‌های جهانی پایدار نیز به روند اجتماعی کردن نیازمندند. رهبری ارتباطی با توان ایجاد پیوندهای اجتماعی، موثرترین شیوه‌ها برای رسیدن دولت-ملت‌ها به "تعامل مثبت"^۴ را ایجاد و اجرا می‌کند.

دومین کارکرد توانمندسازی راهبرد "فعالیت با" عبارت از عملکرد همراهی است (پاتمن، ۲۰۰۰). یک اجتماع منظم به همراهی اجتماعی توسعه یافته در داخل هر گروه اجتماعی بستگی دارد. برای هر رهبری، این مسأله اساسی است که آیا رهبری می‌تواند موفق شود تا به قسمتی از این رویه‌ی طبیعی تبدیل شود، به جای این که در یک حلقه‌ی سیاسی نهادینه شده فراتر از این رویه قرار بگیرد. راهبرد "فعالیت با"، توانایی دولت-ملت‌های رهبر را برای مشارکت

-
1. doing with strategy
 2. doing for strategy
 3. socializing process
 4. positive interaction

در رویه‌ی لازم‌الاجرا و تعهدآور کشورهای پیرو و هم‌چنین هدایت رویه‌ی طبیعی ترغیب می‌کند. آن‌ها از طریق کار کردن در داخل گروه‌های اجتماعی و دولت - ملت‌ها پیوندهای اجتماعی مثبت را در میان افراد در گروه‌هایی که بدان متعلق هستند، ترویج می‌دهند، راهبرد "فعالیت با" می‌تواند بسیار قدرتمند باشد. این رویکرد برای آمریکا پس از جنگ جهانی دوم که با نیروهای داخلی موجود در داخل آلمان و ژاپن برای بازسازی نظام‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی‌شان همکاری می‌کرد، موفقیت‌آمیز بود (شوارتز^۱، ۱۹۹۵).

سومین کارکرد توانمندسازی عبارت است از پیوند دادن^۲. ما در سراسر جهان بیشتر از هم جدا هستیم تا این که متحد باشیم. چگونه یک دولت - ملت بزرگ می‌تواند عوامل جداکننده را به حداقل و عوامل متحدکننده را در صحنه‌ی جهانی به حداکثر برساند؟ چنین بازیگری باید قدرت داشته باشد، اما قدرت فردی کافی نیست. باید نهادهایی را تأسیس کند تا به آن‌ها اعتماد کند و نظام جدید را نهادینه کند. باید از "موج بلند" نظام جهانی در حال حاضر و در آینده قابل پیش بینی نظام سرمایه‌داری آگاه باشد و تنها به واسطه‌ی منطق وابستگی متقابل حرکت کند. در این راستا، رهبری ارتباطی، رهبری است که توان "پیوند دادن" را دارد. قدرت پیونددهندگی، این نوع رهبری را قادر می‌سازد تا فراتر از رویه‌ی عمومی که توسط نظریه‌های دیگر ارائه شده است حرکت کند و سرمایه‌ی اجتماعی کافی برای پیوند شکاف‌ها در میان عوامل جداکننده در سراسر جهان ایجاد کند (هرینگ^۳، ۲۰۰۸: ۶۵۰-۵۳۸).

■ نتیجه‌گیری:

رهبری جهانی، برخلاف آنچه به طور متعارف تصور می‌شود، نه تنها در مورد قدرت و ذکاوت فردی، موقعیت‌های نهادی ایجادشده و موقعیت‌های سیستمی در یک "موج بلند" تاریخی است، بلکه هم‌چنین، درباره‌ی کارکرد موقعیت‌های راهبردی در پیوندهای اجتماعی جهانی مشتمل بر شبکه‌ای از

1. Schwartz
2. Connection
3. Herring

ارتباطات بین‌المللی و فراملی می‌باشد. با توجه به فهم سه منطبق با یکدیگر بودن بشر، رهبری ارتباطی موفق باید در ایفای نقش خود، جامع، کارکردی و ارتباطی باشد. اساس این رهبری را می‌توان با استفاده از واژه‌ی "توانمندسازی" و جمله‌ی "یک سوپر قهرمان که قهرمان‌ها را می‌سازد" توصیف کرد.

البته، همان‌گونه که در زندگی اجتماعی، هیچ چیزی کامل نیست، در رویه‌ی تکامل و کمال‌یابی، نیز هیچ چیزی ساده، آسان و مستقیم نیست. ما همیشه در این مسیر، با انواع معضل‌ها برخورد می‌کنیم. رهبری ارتباطی، نیز علی‌رغم ظرفیت‌ها، همواره با مشکلاتی در عمل روبه‌رو می‌شود. یکی از مشکلات رهبری ارتباطی عبارت از دو راهی بین حرفه‌گرایی جهانی سلسله‌مراتبی از بالا به پایین و دموکراسی عمومی ملی یا محلی از پایین به بالا است. رهبری ارتباطی از یک طرف نگران پتانسیل ایجاد یک الیگارشسی سلسله‌مراتبی خواهد بود و از طرف دیگر نگران دولت-ملت‌هایی که مشارکت را رها کرده‌اند و تماشاگر و تن‌آسا شده‌اند. در این راستا، سئوالاتی باقی خواهند ماند که چالش برانگیز خواهند بود: آیا رهبری ارتباطی باید فرهنگ‌های متمایز را به عنوان آنچه آن‌ها هستند، بپذیرد و یا آن‌ها را پردازش و برای فرهنگ جهانی بازسازی کند؟ آیا فرهنگ جهانی باید یک "قوری ذوب‌کننده" یا یک "کاسه سالاد" باشد؟ سرانجام، چه کسی لازم است تغییرات را در این روند انجام دهد؟

■ منابع:

بیلیس، جان و اسمیت، استیو. (۱۳۸۳). جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

جکسون، رابرت و گئورک، سورنسون. (۱۳۸۵). در آمدی بر روابط بین‌الملل، ترجمه مهدی ذاکریان و دیگران، تهران: نشر میزان.

قوام، عبدالعلی. (۱۳۸۴). اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: سمت.

- لیتل، ریچارد. (۱۳۸۹). تحول در نظریه های موازنه قوا، ترجمه غلامعلی چگنی زاده، تهران: ابرار معاصر.
- ماکیاولی، نیکولی. (۱۳۶۶). شهریار، ترجمه داریوش آشوری، تهران: نشر پرواز.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۶). تحول در نظریه های روابط بین الملل، تهران: سمت.
- مورگنتا، هانس. جی. (۱۳۷۴). سیاست میان ملت ها: تلاش برای قدرت و صلح، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- نای، جوزف. (۱۳۸۷). رهبری و قدرت هوشمند، ترجمه محمود رضا گلشن پژوه و الهام شوشتری زاده، تهران: ابرار معاصر.
- والرشتاین، امانوئل. (۱۳۸۱). سرمایه داری تاریخی و دو مقاله دیگر، ترجمه یوسف نراقی، تهران: قطره.

Dong, T. (2008). *Social Reach: A Connectivist Approach to American Identity and Global Governance*, Lanham, MD: University Press of America.

Hayek, F. (1978). *Law, Legislation and Liberty, Vol. 1: Rules and Order*, Chicago: University of Chicago Press.

Herring, G. (2008). *From Colony to Superpower: US Foreign Relations Since 1776*, Oxford: Oxford University Press.

Lin, N. (2001). *Social Capital- A theory of Social Structure and Action*, New York: Cambridge University Press.

Krishna-Hensel, S.F. (2010). *Order and Disorder in International System*, USA: ASHAGE.

Nye, J. (2005). *Power to Lead*, New York : Oxford University

Press.

Putnam, R. (2000). *Bowling Alone*, New York: Simon & Schuster Paperbacks.

Schwartz, T. (1995). The United States and Germany after 1945: Alliances, Transnational Relations and Legacy of Cold War, *Diplomacy History*, 19, No. 4: 549-68

Young, O. (1991). Political Leadership and Regime Formation: On the Development of Institution in International Society, *International Organization*, 45, No.3, pp. 281-308.

International order and global leadership with emphasis on the communicative approach

Rahmat Haji Mineh; Samira Ghavidel

Abstract

International order and its leadership has always been one of the key issues for humanity. Today, in the twenty-first century, the classic revolutionary period has ended; Identified the fundamental interests of major players and global power structure is also formed So that public actors approach to peace and order in which they are located within the optimal system. In this regard, the international order in the global village efficient global leadership, it depends. Global leadership is essential because the likelihood of massive threats to life or even the possibility of war between the great powers systematic global village still exists. This article examines theoretical perspectives about leadership in global international order, Attempts to answer the question of what kind of leadership can be favorable international order and system of government Stfalyayy - people make. In this regard, a critical review of individualistic perspective, institutional and systematic about global leadership, relationship-oriented approach, an approach beyond realism and idealism is introduced.

Keywords: international order, global leadership, empowerment, relationship-oriented